

مردی که معنا می آفرید

مردی که زندگی را فرصتی برای خلق معنا می دانست. هنرمندی که به خوبی درک کرده بود که معنا چیزی نیست که بتوان آنرا جستجو کرد و یا با کمی کنکاش آن را یافت، معنا شعری است که باید سرود، آوازی است که باید سر داد، تابلویی است که باید آن را به تصویر کشید. در صورتی می توان معنا را یافت که بتوان آن را خلق کرد. مردی به تمامی خالق که هنر را با معنا پیوند می داد، او خالق است و آفرینشگران و و خالقان واقعی این را خوب می دانند که خود خالق نیستند بلکه وسیله اند، رابط عالمی دیگرند در کره خاکی. چیزی درونشان اتفاق افتاده است و چیزی از معنا را خلق کرده اند. آفرینشگر کسی است که چیزی از نا شناخته را با خود به دنیای شناخته به ارمغان بیاورد و شمه ای از حقیقت را بیان نماید، کسی که خداوند نشانه هایش را از طریق او به دیگران می نمایاند.

خلاقیت از آن خالق است، اتفاقی که زمان خلاقیت و آفرینش معنا رخ می دهد محو شخص است، وقتی شخص محو شود، خلاقیت رخ می نماید و آن وقتی است که خالق تو را مسخر خویش می سازد. (شری راجنیش، کتاب خلاقیت)

بهزاد خالق و آفرینشگر بود. تفاوت اهل فن و آفرینشگر همین است، اهل فن فقط می داند چطور کاری را انجام دهد. او شاید طرز کار را خوب بداند، اما از هیچ بینشی برخوردار نیست. خلاق فردی است، صاحب بینش و درک، که قادر به دیدن چیزهایی است که هرگز هیچ کسی ندیده است، او می تواند چیزهایی را مشاهده کند که هیچ چشمی تا کنون قادر به دیدنش نبوده است، می تواند چیزهایی را بشنود که تا به حال کسی به گوش نشنیده است، بعد خلاقیت دست به کار می شود و هنر و هنرمند وارد میدان می شود. (شری راجنیش، کتاب خلاقیت)

بهزاد تلاقی هنر و معناست، خط واسط آفرینش و ایجاد، تلاقی شناخته و نا شناخته است. خالق از روی آگاهی است. هر قدر آگاهی بیشتر باشد، هنر بیشتر تجلی خواهد یافت. و صد البته که بهزاد فن را هم به قدر و قیمت خود حفظ نموده است و در بسیاری از آثار وی فن کار ابراری برای آفرینش معنا بوده است.

این هنرمند گرانمایه به شیوه ای خلاقانه زیسته است، زندگی خلاقانه همیشه آستن خلاقیت است و بعد از هر تولد، هنری معنا گرا پا به عرصه وجود نهاده است و آثارش نیز با عشق آغشته است. او اجازه داده است تا عشق به ژرفترین معبد وجودش رسوخ کند و آنجا تولد دیگری یافته و به شکل هنر زاده شود که با دیدن آن می توانی با وجودت ارتباط برقرار کنی. (شری راجنیش، کتاب خلاقیت)

هنراز دینداری واقعی سرچشمه می گیرد، دینداری یعنی یافتن پیوندی با حقیقت، هر گاه هنرمند در پیوند با حقیقت باشد هنر واقعی بروز و ظهور میابد و هنر واقعی یعنی چیزی که به تو کمک می کند مکاشفه گر باشی، خودت را کشف کنی و خدایت را کشف کنی و به او نزدیکتر شوی. (شری راجنیش، کتاب خلاقیت)

آثار بهزاد هر یک به نوعی این گفته ها را تایید می نماید و به عنوان هنر عینی به دست وی خالصانه و عظیم ظاهر می شود، حالتی که خدا در تو نزول میابد و عشق از تو سرازیر می شود، آنگاه از روی حالتی سرشار از سلامتی چیزی به وقوع می پیوندد که فیض و برکت است.

در آثاری از بهزاد که الهام گرفته از اشعار شاعری معنا گرا، حکیم عمر خیام به تصویر کشیده شده است، شناخت و کشف خدا از طریق خودشناسی به عنوان هدفی متعالی مطرح شده است. آنچه که حکیم عمر خیام را محصور خود ساخته است، به تمامی بهزاد را نیز شیفته خود می نماید و آنچه که وی با کلمات می آفریند بهزاد با خطوط خلق می کند.

شعر رباعی به نقل از دهخدا ((شعریست که مخصوص اندیشه های کوتاه و عمیق و تاملات فلسفی است که معمولاً در آن تکیه ی اصلی معنا در مصراع چهارم است.)) رباعیات خیام تا کنون به چندین زبان زنده دنیا ترجمه شده است.

فیتز جرالده یکی از مترجمان رباعیات خیام است که وی به خیام انگلیسی شهرت دارد. او ترجمه تحت الفظی و با معنای لغوی اشعار را انجام داده است و در ترجمه بعضی از واژها شاید حق مطلب را ادا نکرده است.

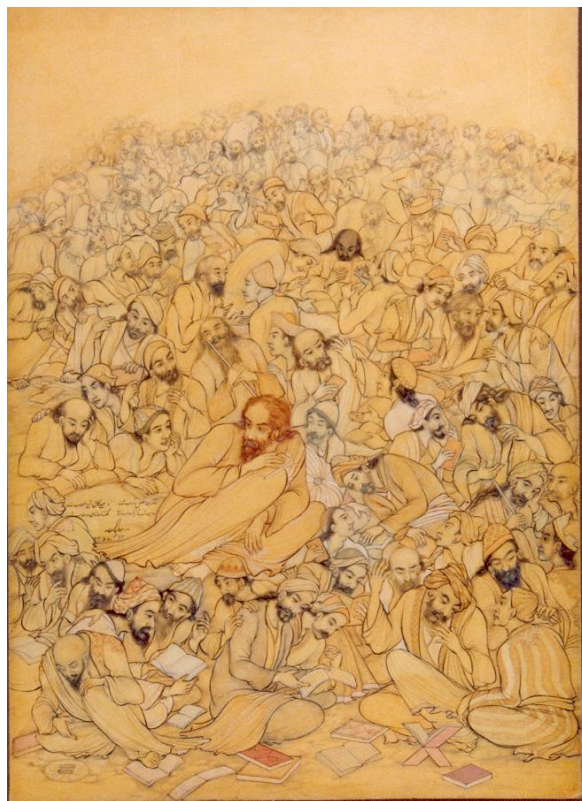
بهزاد با اصالت ترین مترجم رباعیات خیام است که درکی درست از مفاهیم اشعار داشته و به بیراهه نرفته است. بهزاد اشعار خیام را به زبان تصویر بیان کرده است، به زبانی که نیازی به ترجمه نداشته و میلیونها انسان بدون تفاوت زبانی قادر به درک معانی عرفانی اشعار می باشند و این ممکن نبود مگر اینکه خالق این آثار خود مسخر خالق خود بوده باشد.

بهزاد به درستی هنر معنا گرا را برایمان به تصویر می کشد، بی تکلف، بی زرق و برق، ساده و روحانی. خطوط به سبکی روح، دایره های پی در پی انسان را متوجه ملکوت می نماید و تماشای آثار وی فرصتی است برای خلوت با خود و با خدای خود، وسیله ای برای پیوستن به این دایره ها و انحنایها، تکرار، تکرار، تکرار، سبکی و شیفتگی، آگاهی و رسیدن.

آنجا که در تابلویی با الهام از این شعر خیام که می گوید:

آنانکه محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند

ره زین شب تاریک نبردند برون گفتند فسانه ای و در خواب شدند



تصویر شماره ۱- تابلو از استاد حسین بهزاد

او تعداد ۱۲۴ چهره را به شکلهای متفاوت و متنوعی به تصویر می کشد که در یک سرگردانی و جستجوی بی مبدا و بی مقصد آنچنان در خود تکرار می شوند که انگار نه شروعی بوده است و نه پایانی هست بر این حیرانی . بهزاد با دایره ها و انحنا ها چهره های متنوعی از هر رنگ و نژادی ترسیم می کند ،انگار هم پیمان با خیام اعلام می کند که برای جستجو و حیرانی انسانها آغاز و پایانی نیست و کمتر کسی راز عشق و راز هستی را درک خواهد کرد و کمتر کسی راز مفتونی را خواهد فهمید و این تحبیر و این سرگشتگی بدون آغاز و انجام ادامه دارد.

در بسیاری از تابلو هایی که عاشق و معشوقی نمادین و زمینی را به تصویر کشیده است ،در هر تماس قلم با کاغذ اذعان می دارد که عشق انسانی به هر عنصر مادی اگر نهایتا منجر به کنکاش و جستجو برای رسیدن به عشق حقیقی و رهایی نباشد و همچنین اگر عشق صرفا مادی باشد و نتواند مسیر عشق حقیقی را بگشاید، به خودی خود فانی است و به انسان آزادی و بال و پر عطا نخواهد کرد و غم عاشقان نمادین بی حد و حصر خواهد

بود و این عشق بی هدف هیچ تولدی به بار نمی آورد ، هیچ معنایی خلق نمی کند، و آرامش روح و ملکوت حاصل آن نیست.

در تابلویی برگرفته از دیگر شعر خیام که می گوید:

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است در بند سر زلف نگاری بوده است

این دسته که بر گردن او می بینی دستی ست که بر گردن یاری بوده است



تصویر شماره ۲- تابلو از استاد حسین بهزاد

ستم و ستمگری عاشقانه دوباره تکرار می شود، چهره های نحیف و آزرده از عشقی فانی، تمنایی برای محبت و باز هم نه بدایتی و نه نهایتی . و این جام تمنای عشق فانی خیلی زود شکسته خواهد شد، پس هوشیار باش که دیگر بار در دام آن گرفتار نشوی .

این خلسه عاشقانه به شکلی دیگر در تابلوی ساقی نامه نیز تکرار می شود. ساقی نامه به نقل از دهخدا ((نوعی شعر مثنوی در بحر متقارب، مثنی مقصور یا محذوف است که وزن و گویش حماسی دارد که در آن شاعر خطاب به ساقی کند و مضامینی در یاد مرگ و بیان بی ثباتی حیات دنیوی و پند و اندرز و حکمت و غیره آورد)).

این تابلو که با الهام از ساقی نامه حافظ شیرازی میباشد. انسانهایی مست شراب عشق را به تصویر می کشد که در حال رقص و سرور عاشقانه هستند، شرابی که به اشتباه در ترجمه های متعدد از رباعیات به معنی تحت الفظی ترجمه شده است و به معنای مادی آن اشاره شده است در حالی که این شراب و مستی از این شراب، مستی عارفانه ای است که انسان را محو آفرینشگری خود می نماید، مستی انسانی که به دنبال معناست نه عشق فانی و زمینی بلکه خلسه عاشقانه عشقی خدایی. پس اگر تمنایی هست تمنای وصال یگانه است نه وجود فانی.

بیا ساقی آن می که حور بهشت عبیر ملائک در آن می سرشت

حافظ



تصویر شماره ۳- تابلو از استاد حسین بهزاد

در تابلوی رقص یا رقاص دوباره خطوطی موزون و آهنگین از زنی زیبا را نظاره می کنیم که لیوان شرابی در دست دارد و با تمام وجود در حال نوازش معبود است و این پیکر آهنگین پیغامی از ناشناخته است، پیغامی از رسیدن، نشانه هایی از ارمغان خدا، قدرت عشق به ملکوت. این تابلو به نوعی دعوت به مهمانی سکوت است، آسایشی و دمی آرمیدن در دامن پر مهر و زیبای خداوند.



تصویر شماره ۴- تابلو از استاد حسین بهزاد

در تابلویی باز الهام گرفته از شعر خیام که می گوید:

افسوس که نامه جوانی طی شد وین تازه بهار زندگانی دی شد

آن مرغ طرب که نام او بود شباب فریاد ندانم که کی آمد کی شد



تصویر شماره ۵- تابلو از استاد حسین بهزاد

میتوان خستگی و در ماندگی کسانی را که از راه مانده اند را به وضوح دید. خطوط چهره پیری که زیر درختی نشسته است و مرگ خود را انتظار می کشد و افسوس جوانی از دست رفته اش را که چون الماسی در تاریکی شب بر رودخانه ای پرتاب کرده است را می خورد. جوانی که به دلیل نداشتن روشنگری و آگاهی، صرف هیچ شده است و با عشق رقم نخورده است و بی تولد و بی معنا هدر شده است. تمام المانهای تصویری حکایت از پایانی بی معنا دارد، درختی که حاصلی جز هیچ نداشته است و پیر مردی نزار که که زیر درخت نشسته است و انتظار مرگ خود را می کشد.

و آنجا که پیری سبو بر دوش را به تصویر می کشد، وبا الهام از دیگر شعر خیام که می گوید :

سرمست به میخانه گذر کردم دوش پیری دیدم مست و سبویی بر دوش

گفتم ز خدا شرم نداری ای پیر گفتا کرم از خداست می نوش ,,خמוש,,



تصویر شماره ۵- تابلو از استاد حسین بهزاد

پیری که طعم شیرین خلسه شراب عشق را چشیده است و ترس از عاشق خود ندارد و او از مدعیان به خدا نزدیکتر است، آنقدر نزدیک که شرم نوشیدن شراب برایش بی معناست، هر چه هست مستی شراب قربت است و هوای عشقی اصیل. و باز هم تکرار دایره ها یی که این بار به شکل کوزه تکرار می شوند و همگی در حرکتی سیال به سمت بالای تابلو حکایت از راه و رسیدن دارند.

بهزاد هیچ عنصری از عناصر دنیوی را نیز بدون روح و معنا نمی داند و سعی در جان بخشیدن به آن را دارد و به خوبی می داند هیچ عنصری از عناصر وجود بی هدف و سرگردان آفریده نشده اند و نقشی در هستی ایفا می کنند. و ناظری که اغلب در تابلو های بهزاد می توان دید که در بعضی از آنها به نظر می رسد چهره خود بهزاد است، بیانگر وجود ناظری است بر حوادث و اتفاقاتی که بر زمین جاریست و او نمایشگر آنهاست. این بدین معناست که هنرمند معنا گرا لحظه ای خود را جدا از خالق خود نمی داند و هدفی جز پیوستن به او در سر نمی پروراند و لحظه عشق بازی با خالق خود می تواند خود ناظر حضور خود نیز باشد. و این شاهد ایرانی ما استاد حسین بهزاد مینیاتور، سالها با روشنگری قلم زد با آگاهی و خلوص خلق کرد و آفرید و تا آخرین دم در برابر سختی های زندگی مقاومت کرد و فقط تسلیم مطلق خدای یگانه شد و رسالت خویش را که شاید به نوعی روشنگری انسانها بوده را به سر انجام رساند و الحق که به درستی توانست حقیقت را بگوید و به درستی معنای زندگی را درک کرد و با آثار زیبایش جهانیان را مفتون خود نمود. روحش شاد و یادش گرامی باد.

گیسو فکوری نوشاد

منابع و مأخذ:

میربها، ابوالفضل، شرح حال استاد حسین بهزاد و مختصری در تاریخ نقاشی ایران، وزارت فرهنگ و هنر به مناسبت جشن فرهنگ و هنر

راجنیش، شری، خلاقیت، ترجمه: مرجان فرجی فردوس، انتشارات فردوس

رباعیات خیام، حکیم عمر خیام، انتشارات امیر کبیر

خنجی، امیر حسین، ساقی نامه، حافظ شیرازی، سایت کتابناک

جعفری، محمد تقی: تحلیل شخصیت و افکار خیام، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۵

دشتی, علی: دمی با خیام, چاپ دوم, امیرکبیر, تهران, ۱۳۵۶

تصویر شماره ۱, آنانکه محیط فضل و آداب شدند, موجود در موزه استاد حسین بهزاد, عکس از جواد نجف

علیزاده

تصویر شماره ۲, این کوزه چو من عاشق زاری بوده است, موجود در موزه استاد حسین بهزاد, عکس از جواد نجف

علیزاده

تصویر شماره ۳, ساقی نامه, موجود در موزه استاد حسین بهزاد, عکس از جواد نجف علیزاده

تصویر شماره ۴, افسوس که نامه جوانی طی شد, موجود در موزه استاد حسین بهزاد, عکس از جواد نجف علیزاده

تصویر شماره ۵, سرمست به میخانه گذر کردم دوش, موجود در موزه استاد حسین بهزاد, عکس از جواد نجف

علیزاده